جمال شورجه (فیلم‌ساز) | ابوالقاسم طالبی (فیلم‌ساز) | محمد کاسبی (بازیگر) | رسول ملاقلی‌پور (فیلم‌ساز) | شهریار بحرانی (فیلم‌ساز) | پرویز شیخ طادی (فیلم‌ساز) | داود میرباقری (فیلم‌ساز) | مرتضی شعبانی (مستندساز) | پروانه معصومی (بازیگر) | مهدی فقیه (بازیگر) | ابراهیم حاتمی‌کیا (فیلم‌ساز) | فرج‌الله سلحشور (فیلم‌ساز) | هادی محمدیان (پویانما) | مجید مجیدی (فیلم‌ساز) | شهید آوینی (فیلم‌ساز) | نادر طالب‌زاده (کارگردان)

نگاهی به فیلم «خدانشناس»

سلبریتی متجاوز و قاتل با چاشنی دِرام هالیوودی!

فاطمه قاسم‌آبادی

سال‌هاست که رسانه‌های غربی سعی کرده‌اند، از انسان موجودی در جهت اهداف مادی گرایانه و سیاست‌های لیبرال خودشان بسازند. در چنین سیستمی نه اعتقادی که اعمال انسان را کنترل کند و اخلاق را بسازد، وجود دارد و نه وجدانی باقی می‌ماند و تنها مسئله، دیده شدن و در راستای آن، درآمدزایی است....

در مورد جنایت‌ها، قتل‌ها و تجاوزهای سریالی در کشورهای غربی و به ویژه آمریکا هم باید گفت که، مسئله به همین صورت درآمده است و رسانه‌ها، برای درآمدزایی از این جنایتکاران، آنها را به شکل سلبریتی‌هایی پر زرق و برق درآورده‌اند.

بیش از نیم قرن می‌شود که رسانه‌های غربی از این دست جنایت‌کاران جامعه خود، مانند قهرمانان یاد می‌کنند و وسواس پیگیری زندگی آنها را در ذهن مخاطبین خود می‌اندازند... یکی از شواهد تایید این مسئله در چند دهه اخیر، ساخت فیلم‌ها، سریال‌ها و مستندهای زیاد، با بودجه‌های فراوان، پیرامون زندگی این قاتلان بی‌رحم و خشن است که به خاطر تحریک حس کنجکاوی مردم عام و افزودن چاشنی خون و خشونت، معمولا این ساخته‌ها مورد استقبال قرار می‌گیرند و سود خوبی را روانه جیب تهیه‌کنندگان خود می‌کنند.

فیلم «خدانشناس» محصول سال ۲۰۲۱ کشور آمریکا و به کارگردانی «امبر سیلی» است که در مورد زندگی «تد باندی» قاتل زنجیره‌ای زنان در آمریکا است.

داستان قاتل معروف

داستان فیلم «خدانشناس»، در مورد زندگی تد باندی، قاتل زنجیره‌ای و بی‌رحم آمریکایی است که زنان زیادی را قربانی مقاصد شوم خود کرد. ماجرای فیلم، چند سال بعد از دستگیری باندی در دهه هشتاد میلادی را در زندان، به تصویر می‌کشد.

«بیل هگمایر» که یک جرم‌شناس بالینی و مامور اف‌بی‌آی است، ماموریت پیدا می‌کند تا با تد باندی، قاتل معروف زنجیره‌ای رابطه برقرار کند. هگمایر طی مصاحبه‌هایی که در چند سال در زندان با باندی انجام داد، امیدوار بود به دلایل و ریشه‌های اصلی این جنایت‌ها نزدیک شود....

رسانه‌ها گناهکارند

در فیلم «خدانشناس»، سازنده سعی کرده تا به افکار باندی و بیشتر از آن، به جوّ آن زمان و جهت‌گیری هر کس که به این ماجرا مربوط بود، نگاهی داشته باشد.

طبق اتفاقات واقعی و روند فیلم، سازنده سعی دارد تاکید کند که به خاطر نوع نگاه رسانه‌ها به این جنایت‌ها، ماجرای این جنایت و قتل‌های هولناک، بیشتر از هر چیز برای مردم عام آمریکا موجب سرگرمی بود و برای نزدیکان قاتل هم که به قول خود باندی، همه شان یک کتاب در مورد او نوشته بودند و ماهی خود را از این ماجرا گرفته بودند هم وضعیت، تنها استفاده مادی و رسیدن به شهرت بود و در این میان هم خود جنایت و خانواده‌های آسیب دیده آنها، اهمیت خاصی برای بقیه مردم نداشتند.

فیلم خدانشناس سعی کرده به روش خودش نشان بدهد که باندی هم یک انسان بود و هرچند بی‌وجدان و بی‌رحم، اما او هم مانند یک انسان معمولی زمانی که در مخمصه قرار گرفت، به شدت مضطرب شد و دلیل اینکه در نهایت و بعد از یک بار فرار، به سختی دستگیر شد، بیشتر از هوش و ذکاوت استثنایی‌اش، ضعف دستگاه قضایی و بی‌اهمیت بودن به دام انداختن مجرمین، برای پلیس آمریکا بوده است.

البته در نهایت فیلم «خدانشناس»، موفق نمی‌شود هیچ نکته تازه‌ای در مورد داستان این قاتل بیرحم به مخاطبینش عرضه کند و روایتش ناقص می‌ماند چرا که در این فیلم هم مانند بیشتر زندگی‌نامه‌هایی که طی این چند سال، در مورد تد باندی ساخته شده است، هرگز سازنده‌ای به دنبال ریشه‌های اصلی این ماجرا که کلید اصلی حل معماست نرفته و دوران کودکی و مهم‌ترین راز زندگی باندی که به گذشته مادرش مربوط می‌شد و با آشکار شدن این راز، این جنایت‌ها آغاز شده را نادیده گرفته‌اند و در تمام این ساخته‌ها به زدن تلنگرهای کوچک، نسبت به سیستم رسانه‌ای و انسان‌های فرصت‌طلب که از هر راهی به دنبال سود خود هستند، بسنده می‌کنند.

سلبریتی جنایتکار

شاید بتوان گفت، در بین قاتلین زنجیره‌ای آمریکایی، نام تد باندی به خاطر تعداد قتل‌های متعدد و خصومتی که نسبت به زنان داشت، و صد البته که پوشش رسانه‌ای جنایت‌هایش، بسیار برجسته شد. این قاتل بی‌رحم که معمولا به دختران و زنان ۱۲ تا ۳۰ ساله حمله می‌کرد، علاوه بر شکنجه، قربانیانش را به قتل می‌رساند و حتی در مواردی بعد از مرگ نیز به اجساد این دختران بخت برگشته تعرض می‌کرد و قسمتی از بدن آنها را به عنوان یادگاری برای خود برمی‌داشت. البته این جنایت‌ها تنها دلیل معروف شدن باندی نیست؛ در زمانی که باندی به عنوان مجرم دستگیر شد، رسانه‌های آمریکایی به شدت اخبار این قاتل مخوف را بازتاب دادند و حتی برای اولین بار، دادگاه‌های باندی از رسانه ملی پخش شد و مانند یک شوی محبوب، جزو برنامه‌های پربیننده زمان خودش شد! (چیزی شبیه شوی دادگاه طلاق و شکایت امبر هرد و جانی دپ، در چند ماه اخیر) این نمایش سرگرم‌کننده در آن زمان، به قدری روی عوام تاثیر گذاشته بود که مردم و به خصوص دختران جوان را به دادگاه این قاتل بی‌رحم کشاند... وقتی از این دختران در مورد دلیل حضورشان در دادگاه سؤال می‌شد، همگی دلیل را جذابیت قاتل عنوان می‌کردند و می‌گفتند که نمی‌توانند باور کنند او قاتل است!

وقتی سیستم رسانه‌ای تا این حد می‌تواند روی ذهن مردم اثر بگذارد که یک دختر یا زن جوان را به طرفداری از حیوان انسان‌نمایی که به سخت‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین شکل ممکن، هم نوعش را به قتل رسانده، می‌کشاند؛ کاملا مشخص می‌شود که چرا در چنین جامعه ای، خشونت و بی‌رحمی ارزشمند محسوب می‌شود و بانی این خشونت، به یک سلبریتی محبوب تبدیل می‌شود!

بی‌هویت و عصبانی

بیشتر زندگی نامه‌ها و کتاب‌هایی که تا بحال در مورد زندگی تد باندی و دیگر قاتلین زنجیره‌ای غربی ساخته شده است از قسمت خانواده این اشخاص به سرعت رد می‌شود و تاثیر اجتماع را در مورد این خشونت و جنایت‌ها پر رنگ می‌کند ولی واقعیت مطلب این‌جاست که تقریبا تمام این جنایتکاران بی‌رحم یا آشکارا حرامزاده بوده‌اند و یا زندگی خانوادگی درهم ریخته و بی‌ثباتی داشته‌اند که همین مطلب باعث به‌وجود آمدن عقده‌های روانی بسیاری در ذهن آنها شده است.

طبق مصاحبه‌های آشنایان تد باندی، اتفاقی می‌افتد و باعث می‌شود که او در ۲۳ سالگی بفهمد، کسی که او را به عنوان خواهر بزرگ کرده، در واقع مادر اوست و در نهایت هم معلوم نشد که بین پدربزرگش، فروشنده‌ای دوره‌گرد و یک ملوان، پدر اصلی تد باندی، چه کسی است!

فهم این واقعیت و عصبانیت شدید از این مسئله، باعث می‌شود که باندی مدتی ناپدید شود و بعد از این ماجرا، قدم در راه تاریک خود بگذارد و در حقیقت فهمیدن این راز قدیمی، باعث شد تا باندی به معنای واقعی کلمه چیزی برای از دست دادن نداشته باشد و بخواهد خشمش را به سبک خودش بروز بدهد.

شاید مسئله بحران هویت، مهم‌ترین بخش از زندگی این قاتل سریالی باشد که در زندگی‌نامه‌ها و مستندها، سریع از آن گذشته‌اند. البته با توجه به اینکه در آمریکا و کشورهای غربی، آمار حرامزادگی و کودکان با هویت نامشخص پدر بالا است، شاید این انتخاب و حذف این بخش از زندگی باندی، عاقلانه‌ترین کار برای برنامه‌سازان غربی بوده باشد ولی واقعیت این است که با پاک کردن صورت مسئله، به هیچ وجه، علت اصلی این جنایات مخوف پاک نمی‌شود.

تفکر حرامزاده و نسل خبیث

فیلم «خدانشناس»، تقریبا شبیه به بیشتر ساخته‌هایی است که در مورد تد باندی به صورت فیلم یا مستند در آمده است، البته زاویه دید سازنده فیلم که در آن بیشتر از گذشته رسانه‌ها و تاثیر آنها بر ذهن مردم عادی را نشانه گرفته است جالب توجه است. در جایی از فیلم، باندی وقتی برای هگمایر از فرستادن عکس‌های پورنوگرافی طرفداران زنش تعریف می‌کند، با تمسخر می‌گوید: «زن‌های زیادی برام عکس می‌فرستند...من واقعا نمی‌دونم برای ظاهر کردن این عکس‌ها باید کجا رفت!»

اینکه در ذهن زنان غربی و بخصوص زنان آمریکایی که می‌دانستند قربانیان خشونت و بی‌رحمی این قاتل بی‌رحم، هم نوعان خودشان بوده‌اند، تا این حد جنایت این قاتل در رسانه‌ها جذاب به تصویر کشیده شده که دیگر به جای همذات‌پنداری آنها با قربانیان، عده زیادی به ظالم ماجرا علاقه‌مند می‌شوند، نشان از تاثیر عمیق و بی‌قیدی شدیدی دارد که نباید فرض کرد این تاثیر، در این زنان، تنها در اندازه عکس‌هایی بوده که برای جلب توجه چنین قاتلی برایش می‌فرستاده‌اند؛ در واقعیت باید نگاه و تاثیرپذیری چنین زنانی را در ابعاد به دنیا آوردن و تربیت جنایت‌کاران و سربازانی که بدون هیچ رحمی در آینده‌ای نه چندان دور، به بی‌رحمانِ جدید یک جامعه تبدیل می‌شوند و با آوار شدن بر سر مردم کشور خود و دیگر مملکت‌ها، ژن خبیثشان را به نمایش می‌گذارند، سنجید.

جایگاه رسانه‌ای ایران در آمریکای لاتین از نگاه رئیس‌جمهور ونزوئلا

من دنبال کننده شما هستم!

مهدی امیدی

شبکه تله‌سور که متعلق به چند کشور آمریکای لاتین با محوریت ونزوئلا است و تلویزیون هیسپان تی‌وی از ایران در عرصه مبارزه با افزون‌طلبی و زیاده‌خواهی آمریکا توانسته‌اند هم‌افزایی خوبی داشته باشند. هر چند تاسیس شبکه تله‌سور آمریکای لاتین هم خود به این نکته بازمی‌گردد که آنها دانستند قدرت نرم یکی از مهم‌ترین مولفه‌های قدرت در عرصه بین‌الملل است و حتی برای دفاع از درون مرزها در برابر تهدیدهای فراملیتی غرب نیز باز همین تاثیر رسانه‌ها بسیار کاربردی است.

اندیشه داشتن رسانه به مثابه قدرت نرم برای چپ‌گرایان آمریکای لاتین در شرایطی بود که آنها در محاصره انبوه رسانه‌های غربی بودند و دقیقا یک سال بعد از کودتای آمریکایی علیه هوگو چاوز در سال ۲۰۰۲ بود که شبکه تله‌سور متولد شد و برنامه‌هایش در ۱۵ کشور منطقه لاتین قابل دریافت است. همین نکته که تله سور بیش از ۵۳ سرویس کابلی برای انتشار برنامه‌هایش در اختیار دارد زمینه خوبی برای همکاری با هیسپان تی وی بود. آن هم در شرایطی که هیسپان تی وی و تله سور همزمان تحت سانسور آمریکا در سامانه‌های کابلی و فضای مجازی غرب قرار داشته است.

البته ظرفیت همکاری بین هیسپان تی‌وی و تله‌سور به مراتب بیشتر از حد امروزی است و می‌تواند گسترش یابد. مزیت هیسپان تی‌وی برای نیروهای ضد امپریالیست در آمریکای لاتین به ویژه ونزوئلا این است که می‌توانند به عامه مردم آگاهی دهند که قدرت آمریکا توسط نیروهای انقلابی دیگری هم در آن سوی کره زمین به چالش کشیده می‌شود و آنها تنها نیستند. علاوه‌بر اینکه از طریق این تلویزیون می‌توانند به اخبار دست اول و درست از منطقه راهبردی غرب آسیا دست یابند. منطقه‌ای که تحولاتش به دلایل گوناگون بر سراسر جهان تاثیرگذار است.

علاوه‌براینکه با افزایش رسانه‌های حقیقت‌گرا تا حدی از انحصار رسانه‌ای آمریکا و اروپا کاسته می‌شود. همچنین داشتن پشتوانه قدرت نرم هم برای مردم آمریکای لاتین سودمند است هم می‌تواند برای ایران به افزایش دوستان برون‌مرزی منجر شود. آن هم در شرایطی که ایران‌هراسی به شدت توسط غرب دنبال می‌شود تا ایران منزوی گردد و اجماع جهانی علیه کشورمان امکان‌پذیر باشد.

نظر رئیس‌جمهور چیست؟

نیکلاس مادورو رئیس‌جمهور ونزوئلا در گفت‌وگو با هیسپان تی وی درباره مقوله آزادی بیان و تحریم‌ها و محدودیت‌های اعمال شده علیه شبکه‌های منتقد مانند هیسپان تی‌وی تاکید کرد: «امپریالیسم که با حرف زدن ما مخالف است نمی‌تواند به این روال ادامه دهد. در این دوران گذار، فناوری رسانه‌های اجتماعی یکی از نقش‌آفرین‌ترین عناصر است و مرتب در حال رشد است. اگر کانال شما را مسدود کنند، کانال تازه‌ای از سوی مردم گشوده می‌شود. من فالوورِ هیسپان تی‌وی هستم و می‌دانم در این سال‌های اخیر مرتب شما را بلاک می‌کنند. اما، امروز شما از هر زمان دیگر قوی‌تر هستید. شما از سلاح تحریم و افترا قوی‌تر هستید.»

البته این فقط قدرت نرم نیست بلکه در همین مصاحبه رئیس‌جمهور ونزوئلا از خرید پهپاد، قایق و نفتکش ساخت ایران برای کشورش به عنوان قدرت سخت یاد کرد.

نکته مهم این است که مقاومت ونزوئلا دربرابر استکبار آمریکا به الگویی در آمریکای لاتین تبدیل شده است و این جدای از همراستایی و همگرایی کاراکاس با دولت‌های کوبا، نیکاراگوئه و بولیوی است. به بیان دیگر هیسپان تی‌وی یک ویترین برای نمایاندن گسترش همکاری میان ایران و آمریکای لاتین تبدیل شده است که می‌تواند در رسانه‌های آن منطقه تسری یابد. دقیقا به همین دلیل است که آمریکا و انگلیس تلاش می‌کند در مسیر کنشگری این رسانه ایرانی مانع‌تراشی کند.

همین همکاری محدود دو کشور تحریم شده توسط آمریکا می‌تواند گسترش مناسبات کشورهای مستقل جهان را بدون نیاز به ابزارهای آمریکایی مانند دلار و سوئیفت زمینه‌سازی کند تا اقتصادی آزاد در جهان مستقر شود که به راحتی امکان تحریم کشورها برای ابرقدرت‌ها میسر نباشد.

نگاهی به فیلم «مجبوریم»

ناتوان حتی در سیاه‌نمایی!

افشین علیار

به نظر می‌رسد رضا درمیشیان در فیلم «مجبوریم» هم مانند آثار قبلی‌اش سعی بر این داشته که اثری با محوریت سیاه‌نمایی خلق کند؛ او عادت دارد فیلمنامه‌هایی بنویسد که «جامعه ایرانی» را زیر سؤال ببرد. حتی اولین ساخته‌اش یعنی «بغض» را با همین مضمون جلوی دوربین برد و در ادامه آثارش مثل «عصبانی نیستم» و «لانتوری» را به همان شگرد همیشگی‌اش ساخت تا بتواند در جشنواره‌های خارجی عرض‌اندام کند. اساسا سیاه‌سازی و سیاه‌نمایی برای او اولویت است. در این میان درمیشیان با اغراق‌های حداکثری نگاهی به جامعه‌ای دارد که نه تنها زیست او نبوده بلکه دغدغه و مسئولیت انسانی‌اش هم نیست. بنابراین ساخت و سازهای او از هنر فاصله دارد! او جامعه‌ای را به تصویر می‌کشد که تخیل ذهنی‌اش بوده و آن را تا جایی غلو می‌کند که جشنواره‌های خارجی آن را بپسندند تا بلکه به فیلم جایزه بدهند.

در اولین پلان‌های «مجبوریم» درمیشیان تصویری از کارتن‌خواب‌ها و بی‌خانمان‌ها نشان می‌دهد که اگر هر فرد خارجی این تصاویر را ببیند فکر می‌کند ایران کشوری است فارغ از تمدن چند هزار ساله! دوربین نارس و الکن درمیشیان زشتی‌هایی را می‌گیرد که تصویرسازی است. در همان شروع، رنگِ سیاه و سفید فیلم و کادرهایی که از آدم‌های بی‌خانمان و کارتن‌خواب نشان داده می‌شود نه واقع‌گرایی‌ست و نه دلسوزی! انگار پشت دوربین، یک خبرنگار خارجی وجود دارد که قرار است از احوالات کارتن‌خواب‌های ایرانی گزارش بدهد!

در «مجبوریم» فیلمنامه‌ای وجود ندارد، همه چیز الکن و بی‌فایده است، جامعه‌اش پوشالی و احمقانه، آدم‌هایش متقلب و عقب افتاده. وکیلش می‌خواهد نسرین ستوده باشد اما نارس است و حیران، مددکار یا وکیلی در کار نیست. فیلمساز چیزی از قانون و وکالت نمی‌داند فقط چند بازیگر در فیلم حضور دارند که اگر نابازیگر هم جای آنها بود اتفاقی رخ نمی‌داد.

فیلمسازِ به ظاهر معترض می‌خواهد نقد حقوق شهروندی کند اما هنوز خودش الفبای آن را نمی‌داند! وکیلش ضعیف است؛ با سکوت و سکون در چشمان این و آن خیره می‌شود بدون کلامی! کارگردان قصد داشته در دفاع از حقوق زنان درباره سه زن فیلم بسازد اما نه گلبهار، نه وکیل و نه دکتر به یک شخصیت واحد نرسیده‌اند و تیپی هستند که اساسا کارکردی در خط روایی فیلم ندارند، چرا که زیرساختی برای این فیلم در نظر گرفته نشده.

در فیلم «مجبوریم» به نظر می‌رسد با شکلی کلیشه‌ای از موضوعاتی تکراری سر و کار داریم که به هیچ‌وجه نه منطق قانونی دارد و نه منطق اجتماعی، هر آنچه در مجبوریم رخ می‌دهد حاصل یک جَوزدگی از سوی کارگردان است. این درحالی است که این‌گونه فیلم‌ها می‌بایست با منطق دراماتیک و زیرساخت‌های قانونی شکل بگیرند و اساسا آسیب‌شناسی مهم‌ترین مسئله این‌گونه از آثار باید باشد که در «مجبوریم» با یک خط روایی صاف مواجهیم که فقط به بدترین شکل تصویرسازی شده است. به همین جهت «مجبوریم» شباهت به صفحه حوادث روزنامه دارد که فقط توضیح واضحات می‌دهد بی‌آنکه موضوع فیلم تبدیل به دغدغه و مسئله‌ای از جانب کارگردان شده باشد. در چنین شرایطی این فیلم نمی‌تواند برای مخاطب تاثیرپذیری داشته باشد.

چرک و کثیف نشان دادن جامعه و آدم‌هایش با زوم و زوم بک یا بازی بصری شکل نمی‌گیرد، یعنی عمقی به‌وجود نمی‌آید. زمانی که فیلمی قصه‌ای منسجم با عناصر ژانری و ساختاری نداشته باشد محتوایی هم شکل نمی‌گیرد. اینکه کارگردان فکر کند با چند نما و دیالوگ می‌تواند خط قرمزها را دور بزند و به مردم بگوید ما بدبختیم، اثری شکل نمی‌گیرد.

درمیشیان در «مجبوریم» بیشتر درگیر مستندنگاری مصنوعی است؛ انگار صحنه‌سازی کرده تا جامعه‌ای را به جهانیان نشان بدهد که جایزه‌اش را بگیرد! با این مترومعیار، فیلم ساخته نمی‌شود.

این فیلم در مضمون‌زدگی و شیطنت اجرایی گیر کرده است و برای همین نمی‌تواند جذابیت حداقلی محتوایی و فرمی را داشته باشد. زمان طولانیِ فیلم، مخاطب را خسته می‌کند درحالی که منطقی در طولانی بودن و تعدد سکانس‌ها پیدا نیست. به همین جهت این فیلم هم مانند «لانتوری» و «عصبانی نیستم» اثری فراموش‌شدنی است.

«مجبوریم» اثری محتوازده است و انگار نما به نمای فیلمش خودفروشی در ازای جایزه‌های خارجی است؛ این فیلم قطعا مخاطب ایرانی را اذیت می‌کند، اگر چه مجبوریم برای مخاطب ایرانی ساخته نشده است!

نگاهی به مجموعه تلویزیونی «حکم رشد»

رُشدی که به حدّ بلوغ نرسید

سید ابوالحسن موسوی طباطبایی

«حکم رشد» نام مجموعه‌ای ۲۷ قسمتی است که از شبکه ۳ سیما پخش شد. داستان فیلم، درباره تقابلِ دو برادر شیری است که یکی در لباس افسرِ وظیفه‌شناس نیروی انتظامی، راه صلاح و درستکاری را برگزیده و دیگری در نقش سردسته اراذل و اوباش، مسیر شرارت و خلاف را می‌پیماید.

حکم رشد قصه‌ای از تیپ‌ها و شخصیت‌های مختلف است که در کنار یکدیگر به ایفای نقش می‌پردازند. اما هنگامی که بیننده در عمق ماجراهای فیلم به لایه‌های درونی شخصیتشان نزدیک می‌شود، نمی‌تواند با آنها هم‌ذات پنداری کند چرا که این فیلم مانند بسیاری از موارد مشابه خود، در شخصیت‌پردازی توفیق چندانی نداشته و بیننده را در انبوهی از رفتارهای متضاد و کُنش‌های متناقض قهرمانان فیلم سر در گم می‌کند. تزلزل شخصیت‌های فیلم، مانعی است در حرکت روند قصه در بستر طبیعی خود و اجازه نمی‌دهد آنچه مورد انتظار است اتفاق بیفتد. مثال‌هایی از این دست:

۱. مامان توران(با بازی ثریا قاسمی) در منطقی بی‌بنیان، شرارت فرزند شیری خود غلام را امری پذیرفته می‌داند و با آن کنار می‌آید. وی نوچه داشتن، قمه‌کشی و قداره‌بندی غلام را طبیعی و مورد قبول جلوه می‌دهد و تنها زمانی از کوره درمی‌رود که می‌فهمد وی از طریق غیرمشروع کسب درآمد می‌کند. اما واقعیت این است که چنین باوری با شخصیت یک مادر شهید که فرزندان خود را بدون وضو شیر نمی‌داده، هیچ مطابقتی ندارد و اساسا مشخص نیست عوامل فیلم بر چه مبنایی از نگاه این مادر، کسب حرام را ناپسند دانسته اما عربده کشی و اوباش‌گری را امری بهنجار شمرده‌اند!

از طرف دیگر به‌رغم شخصیت باهوش و مقتدری که از مامان توران ارائه شده، بیننده وی را ناآگاه و تهی از فراست می‌بیند. زیرا ساده‌لوحانه فریب دروغ‌های غلام را می‌خورد و سال‌های متمادی نمی‌فهمد پسرش فردی خلافکار و جمع‌کننده مال حرام است.

۲. همسر سرهنگ ذبیح پاشا که در کسوت زنی محجبه، باوقار و بسیار محتاط آشکار شده(همچنان که بانوان متدیّن چنین‌اند) در اقدامی تعجب برانگیز و به دور از شأن خود، جلو منزل غلام رفته و سیلی محکمی به گوش او می‌نوازد.

۳. سرهنگ ذبیح پاشا که بناست افسری زرنگ و زیرک باشد، در خانه خود و در برابر دختری جوان(ندا قاسمی در نقش سودابه)، به ناگاه منفعل و ناتوان می‌شود و در یک زمان نسبتا طولانی، اجازه می‌دهد دخترک به راحتی از او و خانواده‌اش فیلم تهیه کرده و بگریزد. سکوت مکرر سرهنگ در برابر سرکوفت و کنایه‌های نیش‌دار لات‌های محل و عجز وی از حل مشکلات ریز و درشت، چهره متزلزلی از یک رئیس‌پلیس پایتخت به نمایش گذاشته است.

۴. سلیم پسر سرهنگ پاشا که رابطه عاطفی محکمی با پدر خود دارد و نقش فرزندی دلسوز برای پدر و مادر خود را بازی می‌کند، پس از ربوده شدن تلفن همراهش، بدون هیچ دلیلی ناگهان تبدیل به جوانی عصیانگر می‌شود، به سادگی فریب گروه اراذل را می‌خورد و پدر را مورد شدیدترین انتقادات قرار می‌دهد! وی در حادثه‌ای بسیار تصنعی که حاکی از ضعف ساختار سریال است، مثلا نمی‌تواند از ورود سودابه به خانه‌شان جلوگیری کند. دخترک به زور وارد خانه می‌شود و سلیم در طول ماجرا، چون شخصی درمانده و ناتوان نظاره‌گر حادثه آفرینی او می‌گردد.

۵. غلام به مقتضای قصه، فردی شرور و عصیانگر است که به هیچ‌کس باج نمی‌دهد. اما در مقابل تهدید کودکانه محبوبه که اگر مرا به همسری نگیری راز پول‌های تو را نزد مامان توران افشا می‌کنم، ناگهان مطیع و منقاد شده و از تعصبی که حاضر نبود با زن نوچه خود ازدواج کند دست می‌کشد.

ساختار ضعیف و عدم انسجام کافی در سریال «حکم رشد»، باورپذیری آن را نزد بیننده با مشکل مواجه می‌سازد. مخاطب که دوست دارد ساعتی را به تماشای قصه‌ای جذاب و آموزنده سپری کند، ناخواسته درگیر ابهامات و تناقضات فیلم می‌شود و در پایان از اینکه قصه را فاقد منطقی روشن و قوی می‌بیند، چندان خشنود به نظر نمی‌رسد. نمونه‌هایی از این نوع ضعف:

– محبوبه خواهر زن سرهنگ پاشا که عامل کشته شدن شوهر خود را سرهنگ می‌دانست، برای انتقام از او تصمیم گرفت با غلام ازدواج کند. ذبیح و خانواده او نیز از این تصمیم محبوبه به شدت اظهار نگرانی می‌کردند. اما هیچ‌گاه مشخص نشد بین ازدواج او و انتقام از سرهنگ چه ارتباطی وجود دارد و این وصلت، چه آسیبی به ذبیح پاشا وارد می‌کند. اگر مقصود این بود که باجناق شدن یکی از اراذل با سرهنگ، حیثیت آن مرد قانون را مخدوش می‌سازد که پیش از آن هم شوهر محبوبه(هاشم) خود یکی از اراذل بوده است و چنان‌که هدف محبوبه این بود که باجناق شدن غلام آن شرور معروف با سرهنگ، ضربه به وی زند، غلام پیش از آن نسبتی به مراتب نزدیک‌تر با ذبیح داشت و برادر وی محسوب می‌شد. اگر حیثیت سرهنگ از این نسبت فامیلی(باجناق شدن با غلام) ضربه‌پذیر بود، باید نسبت برادریِ وی، اعتبار و وجهه ذبیح را خدشه‌پذیرتر کند و حال آنکه چنین نیست.

– محبوبه پس از کشته شدن شوهرش هاشم تبدیل به زنی به شدت انتقام‌جو و بی‌رحم شده بود و همه مصیبت‌های خود را از ناحیه ذبیح می‌دانست. اما پس از زندانی شدن و تحمل رنج و صدمات حبس که قاعدتا می‌بایست نسبت به سرهنگ پاشا گستاخ‌تر شود و کینه وی را بیش از پیش به دل بگیرد، به ناگاه چهره عوض می‌کند، همه کدورت‌ها را می‌شوید و مهربان می‌شود. اما به چه علت؟ بر کسی معلوم نیست!

– زمینه‌های متعددی وجود داشت که غلام از شرارت دست کشیده و توبه کند. تربیت صحیح، خانواده متدین و وجود مادری درستکار که بدون وضو فرزندان خود را شیر نداده است، بسترهای بسیار مناسبی بود که ایجاب می‌کرد غلام در انتها، عاقبت به خیر شده و به جبران رفتارهای سوء خود بپردازد و یقینا این نوع پایان‌بندی، تاثیر فراوانی بر مخاطبان می‌گذاشت و گروه‌هایی از جامعه را دراندیشه توبه فرو می‌بُرد. اما کشته شدن غلام بدون استبصار، یعنی تلف شدن همه آن زمینه‌های خوب و بر باد رفتن امید مادری آرزومند. معمولا حذف چنین شخصیت‌های پردردسر، راحت‌ترین و معمول‌ترین انتخاب فیلم‌نامه‌نویسان است. در این‌جا غلام کشته شد اما نه به دست نیروهای امنیتی تا ملامتی بر آنان نباشد، بلکه به دست شرور دیگری(افشین کافر) و این کلیشه‌ای‌ترین گزینه‌ای است که می‌تواند به نمایش درآید.

– موضوع سریال «حکم رشد» و برخورد پلیس با اراذل به شدت میدانی و پرتحرک (اکشن) است، اما در این مجموعه، از سکانس‌های عملیات پلیس و درگیری با اشرار- جز اندکی- خبری نبود و بیننده صحنه‌هایی غالبا داخلی و تئاترگونه را مشاهده نمود. به‌علاوه در این سریال جای خالیِ اقتدار و توانمندی پلیس به خوبی حس می‌شد. امروزه پلیس ایران از مقتدرترین نیروهای امنیتی جهان است که با دراختیار داشتن مجهزترین فناوری‌ها، در بازه زمانی‌اندک، پیچیده‌ترین تحرکات ضدامنیتی را کشف و خنثی می‌کند. اما این سریال گویا در دهه‌های سی و چهل متوقف مانده و ابزار نیروهای امنیتی را «گشت‌زنی» و امثال آن معرفی می‌کند! البته با چنین رویکردی طبیعی است که سرهنگ پاشا در فرآیندی طولانی و فرسایشی، موفق به دستگیری افشین کافر نشود و این تبهکار هر بار به سادگی از دست پلیس می‌گریزد.
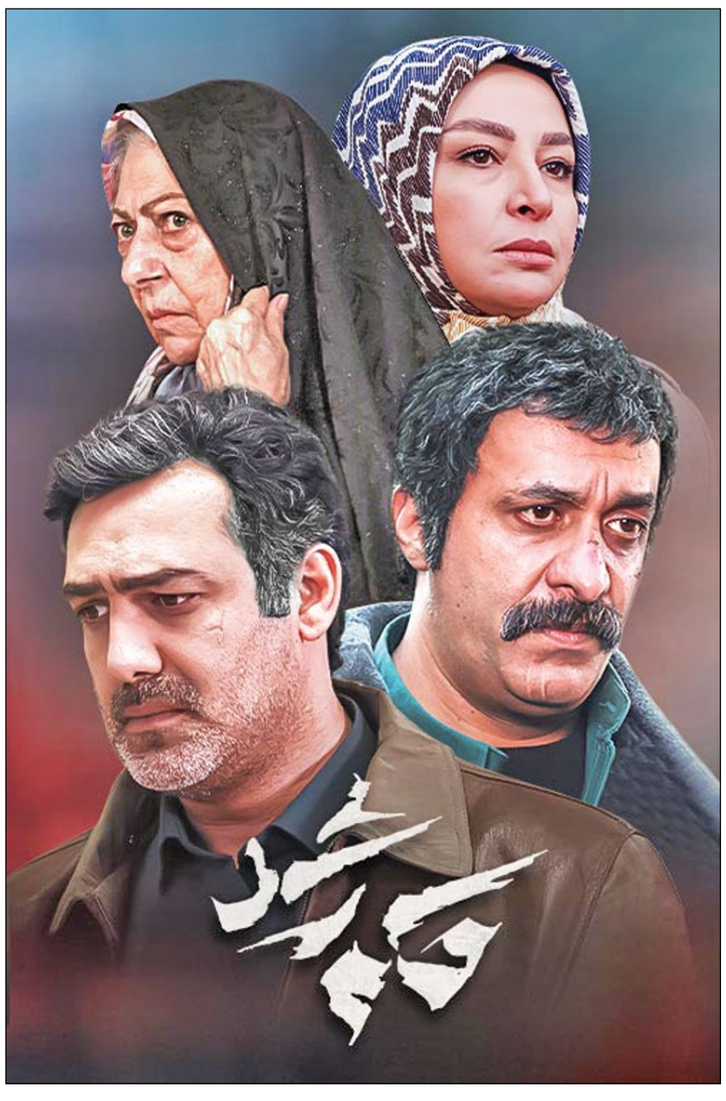
اما از نقاط مثبت مجموعه «حکم رشد» می‌توان به نگاه ویژه فیلم، نسبت به خانواده و اهمیتی که برای محوریت آن قائل است اشاره کرد. با بیان این توضیح که در دوره کنونی، فیلم‌سازان می‌بایست به نوعی مُبلّغ فرزندآوری باشند. اما خانواده‌های موجود در این فیلم، غالبا تک فرزند بودند و این با سیاست‌های تشویق به فرزندآوری همراهی ندارد.